

نقد و بررسی حدیثی در فضیلت ایرانیان

مجید معارف*

یحیی میرحسینی**

◀ چکیده:

راویان و جامعان روایی، احادیثی را به پیامبر(ص) نسبت می‌دهند که درون‌مایه آن، به نوعی به فضیلت و برتری اهل فارس اشاره دارد تا حدی که می‌گوید اگر علم در ستارهٔ ثریا هم باشد، اهل فارس بدان نائل خواهند شد. این فضل و برتری در روایات، حداقل با سه واژهٔ «ایمان»، «علم» و «دین» آمده است. این احادیث را می‌توان در مجامع حدیثی، کتاب‌های تاریخی و تفاسیر شیعه و اهل سنت جستجو کرد. در این مقاله، نخست، گسترهٔ انعکاس روایات اهل سنت که از بسامد بیشتری برخوردار است، مورد بررسی قرار گرفته، سپس به نقل‌های امامیه پرداخته می‌شود. آنگاه محتوای آن‌ها بررسی و دیدگاه‌های گوناگون دربارهٔ مصادیق آن‌ها مورد بحث قرار خواهد گرفت. در ارزیابی این روایات، چند دیدگاه اساسی مطرح شده است، به این صورت که گروهی با اعلام صحت و یا سکوت، موافقت خود را با آن‌ها ابراز داشته و برخی دیگر که تماماً از متأخران هستند، مخالف این احادیث‌اند و تمام آن‌ها را جعلی می‌پندارند. در این میان، دیدگاه بینابینی وجود دارد که برخی از این احادیث را صحیح و برخی را تحریف شده می‌داند. در پایان، با بررسی رجالی و سندی روایات، به این نتیجه دست یافتیم که این احادیث از دید اهل سنت، صحیح و مطابق علم الحدیث شیعیان، ضعیف است.

◀ کلیدواژه‌ها:

حدیث، سلمان، فضایل، اهل فارس، اعتبار، سند و متن.

* استاد دانشگاه تهران / maaref@ut.ac.ir

** کارشناس ارشد دانشگاه امام صادق(ع) / y.mirhoseini@yahoo.com

بیان مسئله

در بسیاری از متون اسلامی، همچون کتب تاریخ، تفسیر و به خصوص منابع روایی، اخباری در مدح یا ذم برخی از اقوام و بعضی از سرزمین‌ها وجود دارد. گاه تعداد این روایات، آن‌چنان زیاد است که جامعان روایی، ناگزیر به اختصاص فصلی درباره آن‌ها شده تا از این طریق، آن‌ها را طبقه‌بندی و دسته‌بندی کنند که می‌توان به باب «فضل المدینه» صحیح بخاری و «اهل فارس» صحیح مسلم اشاره کرد. این روایات، گاه موضوع تألیف مستقل نیز قرار گرفته‌اند که می‌توان به فضائل قزوین خطیب بغدادی اشاره کرد.

علمای اسلامی، درباره اینکه آیا یک قوم می‌تواند صلاحیت مدح یا ذم داشته باشد، به بحث پرداخته‌اند که با اعتقاد به برابری انسان‌ها و عرضی بودن قومیت بر وجود انسان، یک دین الهی چرا و با چه هدفی باید از قوم یا سرزمین خاصی ستایش کند؟ جواب به این پرسش، هر چه که باشد - اعم از پیشگویی، ترغیب ممدوحین به اسلام و... - نباید از این نکته غافل ماند که یکی از مهم‌ترین دواعی جعل و تحریف احادیث، انگیزه‌های ملی و قومی بوده است. اصل و دیدگاه غالب بر عدم اعتبار این‌گونه احادیث است، به دلیل آنکه انگیزه کافی برای جعل این نوع مطالب وجود دارد، زیرا سخنان گهربار پیامبر (ص) پس از قرآن، دارای بیشترین اعتبار نزد مسلمانان بوده و چنانچه فرد یا گروهی، قصد برتر جلوه دادن قوم یا سرزمینی را داشته، با جعل سخن و سندسازی به آن دست می‌زده است. برای نمونه، ابن قسیم جوزیه تمام احادیث مدح و ذم بغداد، بصره، کوفه، مرو، قزوین، عسقلان، انطاکیه و... را کذب می‌داند. (ابن قسیم، 1411ق، ص 108)

بنابراین، در نگاه نخست، باید بنا را بر ساختگی بودن فضایل و مداخل اقوام نهاد، مگر حدیثی که از سندی قوی و قرآینی محکم برخوردار باشد، که در این صورت، اصل نخواهد توانست بر آن غلبه پیدا کند. حدیثی با تفاوت در برخی واژه‌ها به صورت: «لو کان الایمان یا الدین یا العلم منوطاً یا معلقاً بالثریا لتناوله

رجال یا رجل من اهل فارس» از پیامبر (ص) وارد شده که بررسی صحت و سقم آن، موضوع این مقاله است.

1. بررسی نقل‌های روایات

معمولاً این احادیث، ذیل سه آیه «... وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ»¹، «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ...»²، و «وَأَخْرَجَ مِنْهُمْ لِمَا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»³ آمده که سخن از گروهی است که در صورت روی گردانی مؤمنان، جایگزین آنان خواهند شد و یا بدان‌ها حکمت داده خواهد شد. در اغلب موارد، شأن صدور روایت‌های مورد بحث، همان شرح و تفسیری است که پیامبر (ص) از این آیات ارائه داده‌اند. توضیح آنکه، پس از نزول این آیات، پیامبر اکرم (ص) در مقام جواب به سؤال صحابه از تفسیر و شأن نزول این آیات، با اشاره به سلمان فارسی، یکی از مصادیق این آیات را وی و قومش یعنی اهل فارس بیان داشته‌اند. البته گاه این احادیث، بدون سبب صدور و هیچ‌گونه پیش‌زمینه‌ای از رسول خدا (ص) نقل شده که به مهم‌ترین منابع و نقل‌های این احادیث اشاره می‌کنیم.

1-1. منابع اهل سنت

این روایات در منابع اهل سنت، با بسامد بالایی به چشم می‌خورند. از مجموع کتب شش‌گانه اهل سنت، در چهار کتاب صحیح بخاری (د 256 ق) و مسلم (د 261 ق)، سنن ترمذی (د 279 ق) و نسائی (د 303 ق) معمولاً با تکرار بیش از یک‌بار ذکر شده است. این اخبار در کتاب‌های دیگری چون مصنف عبدالرزاق

1. و اگر روی برتابید [خدا] جای شما را به مردمی غیر از شما خواهد داد که مانند شما نخواهند بود. (محمد: 38)

2. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر کس از شما از دین خود برگردد، به زودی خدا گروهی [دیگر] را می‌آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند. (مائده: 54)

3. و [نیز بر جماعت‌هایی] دیگر از ایشان که هنوز به آن‌ها نپیوسته‌اند [حکمت می‌آموزد]. (جمعه: 3)

صنعانی (د 211 ق)، مصنف ابن ابی شیبه (د 235 ق)، مسند ابن راهویه (د 238 ق)، مسند احمد بن حنبل (د 241 ق)، مسند ابویعلی (د 307 ق)، صحیح ابن حبان (د 354 ق) و... نیز وجود دارند. همچنین در تفاسیر متقدم همچون جامع البیان طبری (د 310 ق)، تفسیر ابن ابی حاتم (د 327 ق)، تفسیر سمرقندی (د 383 ق)، تفسیر ثعلبی (د 427 ق) و در کتب سیره و تاریخ مانند دلائل النبوة بیهقی (د 458 ق)، الاستیعاب ابن عبدالبر (د 463 ق)، تاریخ الاسلام ذهبی (د 748 ق)، البدایة و النهایة ابن کثیر (د 774 ق) و... نیز درج شده است. این روایات، با الفاظ متفاوتی نقل شده است که به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود:

1-1-1. ایمان: «حدثنا عبدالعزيز بن عبدالله حدثني سليمان بن بلال عن ثور عن ابي الغيث عن ابي هريره قال: كنا جلوسًا عند النبي صلى الله عليه و سلم فأنزلت عليه سورة الجمعة (واخرين منهم لما يلحقوا بهم) قال، قلت: من هم يا رسول الله فلم يراجعهُ حتى سال ثلاثًا و فينا سلمانُ الفارسي وضع رسول الله صلى الله عليه و سلم يده على سلمان ثم قال لو كان الايمان عند الثريا لنالهُ رجالٌ أو رجلٌ من هؤلاء.» (بخاری، 1401 ق، ج 6، ص 63/ با کمی اختلاف: بیهقی، بی تا، ج 5، ص 76 و 490) در روایتی دیگر، و این بار ذیل آیه 38 سوره محمد، با عباراتی متفاوت آمده است: «حدثنا علي بن حجر أخبرنا اسماعيل بن جعفر أخبرنا عبدالله بن جعفر بن نجیح عن العلاء بن عبد الرحمن عن ابيه عن ابي هريرة أنه قال: قال ناس من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم يا رسول الله من هؤلاء الذين ذكر الله إن تولينا استبدلوا بنا ثم لا يكونوا امثالنا؟ قال و كان سلمان بجنب رسول الله صلى الله عليه و سلم قال فضرب رسول الله صلى الله عليه و سلم فخذ سلمان و قال هذا و اصحابه و الذي نفسى بيده لو كان الايمان منوطًا بالثريا لتناولهُ رجالٌ من فارس.» (ترمذی، 1403 ق، ج 5، ص 60/ با اندکی تفاوت: ابن قتیبه، بی تا، ج 2، ص 330/ مقدسی، 1411 ق، ص 488) در روایاتی دیگر، اما این بار با اضافات بیشتر و تأکید بر اینکه عرب‌نژادان به ایمان دست نمی‌یابند، آمده است: «حدثنا محمد بن احمد بن الحسن ثنا بشر بن موسى ثنا الحميدى ثنا سفیان ثنا مجمع بن

یحیی الانصاری أخبرنی خالد بن سعد قال سمعت ابا هريرة بالدوداء يقول حدثنا محمد بن عبدالرحمن ابن مخلد ثنا شيران بن موسى ثنا عبدالله بن محمد الزهري ثنا سفیان عن مجمع الانصاری عن خالد بن سعد قال سمعت ابا هريرة يقول ابشروا يا بنی فروخ فلو كان الايمان معلقا بالثريا لا تناله العرب، لئله العجم،» (ابونعیم، 1934ق، ج 1، ص 5) نوع دیگر این روایت، در تعبیر خوابی که خود رسول خدا (ص) دیده بودند، آمده است. در این روایت نیز تأکید شده که عرب‌ها به ایمان دست نمی‌یابند: «عن ابن عمر: قال النبی (ص) رایت غنماً سوداء دخلت فیها غنم كثيرة بیض. قالوا فما اولته یا رسول الله (ص)؟ قال: العجم یشرونکم فی دینکم و انسابکم. قالوا العجم یا رسول الله؟ قال: لو كان الايمان معلقا بالثريا لئله رجال من العجم و اسعدهم به الفارس.» (متقی، 1409ق، ج 12، ص 92)

2.1-1. دین: واژه‌ای دیگر که با بسامد کمتری نسبت به ایمان، در این گروه از روایات آمده، دین است: «حدثنا ابن عیینة عن ابن ابی نجیح عن قیس بن سعد روایة قال: لو كان الدین معلقاً بالثريا لتناوله ناس من ابناء فارس» (ابن ابی شیبہ، ج 7، ص 563)؛ «حدثنی محمد بن رافع و عبد بن حمید قال عبد اخبرنا و قال ابن رافع حدثنا عبدالرزاق اخبرنا معمر عن جعفر الجزری عن یزید بن الاصم عن ابی هريرة قال: قال رسول الله (ص): لَوْ كَانَ الدِّينُ عِنْدَ الثُّرَيَّا لَذَهَبَ بِهِ رَجُلٌ مِّنْ فَارِسٍ اَوْ قَالَ مِّنْ اِبْنَاءِ فَارِسٍ حَتَّى يَتَنَاوَلَهُ.» (مسلم بن حجاج، بی تا، ج 7، ص 191/ با کمی اختلاف: ابن راهویه، 1412ق، ج 1، ص 415)

3.1-1. علم: «حدثنا عبدالله حدثنی ابی ثنا عبدالوهاب الخفاف قال ثنا عوف عن شهر بن حوشب قال قال ابوهريرة قال رسول الله (ص): لو كان العلم بالثريا لتناوله ناس من ابناء فارس.» (ابن حنبل، بی تا، ج 2، ص 422/ با راویان متفاوت: ابن حبان، 1414ق، ج 16، ص 299) البته به جز واژه‌های ایمان، دین و علم، کلمات دیگری مانند اسلام و برّ نیز آمده که از کثرت نقل برخوردار نیستند. (برای مشاهده این دو و روایت‌های گوناگون با سلسله سندهای متفاوت ر.ک: ابونعیم، 1934ق، ج 1، ص 9-2)

در مجموع از نظر بسامد، عبارت ایمان بیش از دین، و واژه دین بیش از علم به کار رفته است.

2.1. منابع امامیه

در منابع امامیه نیز این روایات با هر سه واژه آمده است.

1.2.1. ایمان: یروی عن الصادق (ع) أنه قال: «...لَوْ كَانَ الْإِيمَانُ مَنُوطًا بِالْثَّرِيَا لَتَنَاوَلَهُ ابْنَاءُ فَارِسٍ.» (مفید، 1413ق، ص 143)

2.2.1. دین: قال الامام [العسکری] قال موسى بن جعفر عليهما السلام: «... لو كان الدين معلقا بالثريا لتناوله رجال من ابناء فارس.» (تفسیر منسوب به امام حسن عسکری، 1409ق، ص 121/ حلی، 1424ق، ص 117 به نقل از پیشین) البته این بخش از حدیث، مقول قول از اوّلی [ابوبکر] است که برای تمسخر سلمان بیان شده و دلیلی بر اعتقاد صحت آن از جانب امام ندارد. در مجمع البیان طبرسی چنین آمده است: «روی أن النبی (ص) سئل عن هذه الآية فضرب بیده علی عاتق سلمان فقال هذا و ذووه ثم قال لو كان الدين معلقا بالثريا لتناوله رجال من ابناء فارس.» (طبرسی، 1372ش، ج 3، ص 321)

3.2.1. علم: تنها منبع متقدمی که این حدیث در آن آمده، قرب الاسناد است که اغلب متأخران نیز از آن نقل کرده‌اند. این روایت که پس از حدیثی دیگر از فضایل اهل فارس از زبان امیرالمؤمنین (ع) آمده، چنین است: «حسن بن ظریف عن الحسين بن علوان عن جعفر عن ابيه أن رسول الله (ص): لَوْ كَانَ الْعِلْمُ مَنُوطًا بِالْثَّرِيَا لَتَنَاوَلْتُهُ رِجَالٌ مِنْ فَارِسٍ.» (حمیری، بی تا، ص 52)

طبق تقسیم‌بندی کتاب قرب الاسناد، این روایت به شماره 377 از احادیث متفرقه از امام صادق (ع) قرار می‌گیرد. چنان‌که مشخص شد، بسامد این روایات در منابع امامیه، نسبت به منابع اهل سنت بسیار کمتر است و حتی برخی از این احادیث، به نقل از راویان و کتب اهل سنت در مجامع امامیه راه یافته است؛ برای نمونه، علامه مجلسی، یک بار این حدیث را از کتاب حیاة الحیوان ابن عمر (مجلسی، 1404ق، ج 48، ص 305) و چند مرتبه از ابوهریره نقل کرده است.

همان، ج 22، ص 52/ ج 64، ص 168) همچنین این روایات در کتاب‌های تفسیری امامیه که نویسندگان آن‌ها مانعی در نقل خبر از منابع اهل سنت نمی‌دیده‌اند، نیز به چشم می‌خورد. (برای نمونه ر.ک: طبرسی، 1372 ش، ج 9، ص 183)

2. دلالت روایت

جهت دستیابی به فقه الحدیث روایات، شناخت واژه‌های مهم و نیز مصادیق روایات امری ضروری است، که بدان‌ها اشاره می‌شود:

1.2. واژه‌شناسی

این احادیث معمولاً در کتاب‌های موسوم به غریب الحدیث راه نیافته‌اند؛ چرا که مشتمل بر واژه غریب و دشواری نیستند، اما بررسی واژگان «ثریا» و «فارس» در فهم بهتر این روایات مؤثر است، به‌ویژه لفظ فارس که دچار تحول معنایی نیز شده است.

1.1-2. ثریا: واژه «ثریا¹»، تنها کلمه‌ای است که در اغلب این روایات به کار رفته و در اثر تفاوت روایت حذف نگشته است. (قس: ابونعیم، 1934م، ج 1، ص 7 که در آن روایتی نادر با واژه نجم آمده است) این واژه، از ریشه «ثرو» و مصغّر ثروی است که در اصل به معنای زیادی و کثرت، و منظور از آن، مجموعه ستاره‌هایی است که بر گردن گاو تصویری شکل در آسمان وجود دارند و تسمیه آن به دلیل کثرت طلوع یا سقوط آن و یا کثرت ستارگان آن است. (ابن منظور، 1405ق، ج 14، ص 112) این ستاره در زبان فارسی و در کتاب‌های نجوم متقدم، به نام پروین نیز آمده است. (ابوریحان بیرونی، بی‌تا، ص 425) منجم معروف، شهرمدان بن ابی‌الخیر (زنده به سال 490 ق) در کتاب *نزهت‌نامه*، ثریا را چنین توصیف می‌کند: «ثریا تا هشت درجه و چهار سبع ثور است و چند ستاره‌اند به هم آمده و بر کوهان گاو... از ثریا سطری بیاید سوی شمال و بر وی چند ستاره روشن...» (شهرمدان بن ابی‌الخیر، 1362 ش، ص 294) گمان می‌رود استفاده از

1. Pleiades

این واژه به منظور بیان مثال و مبالغه در دوری باشد.¹ عارف مشهور، ابن عربی، فصل 29 کتاب الفتوحات المکیه خود را به سرّ سلمان و علت الحاق او به اهل بیت اختصاص داده و پس از درج حدیث «لو کان الایمان...» معتقد است، ثریا به هفت خصلت سلمان اشاره می‌کند؛ چراکه ثریا نیز در بردارنده هفت ستاره است. (ابن عربی، بی تا، ج 1، ص 197)

2-1-2. فارس: ممکن است معنای فارس برای کسانی که در قرن حاضر زندگی می‌کنند، پیچیده نباشد و به راحتی آن را در کنار ایران نهاده و هر دو را مترادف یکدیگر بدانند. در این صورت، اهل فارس، دقیقاً به معنای ایرانیان و کسانی که در محدوده جغرافیایی کشوری به نام ایران زندگی می‌کنند، خواهد بود. چنین برداشتی حمل لفظ بر معنای امروزی است، حال آنکه باید با مراجعه به تاریخ و کتاب‌های جغرافیایی، به معنای عصر صدور حدیث دست یافت. معانی متصور از این واژه چنین است:

- **فارس زبان‌ها:** گروهی معتقدند در این احادیث، فارس به مکان خاصی اشاره ندارد بلکه به معنای کسانی است که زبان مادری آن‌ها فارسی بوده و به این زبان سخن می‌گویند. (صالحی، 1414ق، ج 10، ص 116)

حاکم نیشابوری نیز در این باره می‌نویسد: «اشارت نبی صلوات الله و سلامه علیه به سلمان فارسی و یاد کردن ایشان قوم او را، اشارت است به همه کسانی که به فارسی سخن می‌گویند تا اقصی بلاد خراسان.» (حاکم نیشابوری، 1375ش، ص 63)

- **مشرق شبه جزیره عربستان:** برخی از علمای علوم اسلامی، واژه فارس را به دلیل کاربرد تاریخی آن نزد عرب، به معنای مطلق شرق شبه جزیره عربستان دانسته‌اند. (حمیری، 1984م، ص 214) مشترک بودن زبان فارسی میان مردم مناطق خراسان و فارس نیز باعث شده تا برخی، فارس را اعم از این دو منطقه بدانند. (ابن الفقیه، 1416ق، ص 608)

1. چنانچه در لغت عربی وقتی گفته می‌شود «انت منی کالثریا» به معنای مبالغه در دوری است.

اگر از دایره بحث لغت خارج شویم، حتی عده‌ای تلاش کرده‌اند فارس را تنها به معنای خراسان بدانند! این گروه به دلیل آنکه صفات ذکر شده در روایات مورد بحث- از قبیل علم و ایمان- در قوم فارس [به معنای اخص آن] دیده نشده و در مقابل، نیمی از محدثان و علما، خراسانی بوده و این صفات را در بر دارند، این احادیث را تنها به اهل خراسان تأویل کرده‌اند. (مقدسی، 1411ق، ص 451) این گروه حتی بدین مرحله اکتفا نکرده و علاوه بر آن، به وضوح به سرزنش ساکنان ایالت فارس پرداخته‌اند. برای نمونه، ابن فقیه همدانی (متوفای حدود 340 ق) در ذیل این حدیث، به دلیل ایستادگی اهل فارس مقابل مسلمانان در جریان فتوح، آن‌ها را یکی از دشمنان شدید مسلمین دانسته که نه تنها در علم بلکه در عبادت نیز فضیلتی ندارند. (ابن الفقیه، 1416ق، ص 608) همچنین محمد بن عبدالمنعم حمیری (د 900 ق) در کتاب *الروض المعطار* اهل فارس را انسان‌هایی خمود معرفی کرده که جز ابن مقفع و دو فرزند سهل یعنی فضل و حسن دانشمند نام‌آشنای دیگری ندارند. (حمیری، 1984م، ص 214) بنابراین، به جای برداشت مدح از حدیث، به سرزنش اهل فارس پرداخته‌اند.

- شیراز و اطراف آن: این معنا از فارس، اخص از معانی دیگر و قدر متیقن از آن است، چنان‌که از تلاش گروهی که سعی می‌کنند معنای فارس را به خراسان تعمیم دهند، نیز روشن است. آقابزرگ تهرانی، پس از معرفی نسخه خطی لطیفه غیبیه از محمد بن محمد دارابی، اشاره‌ای به مقدمه این کتاب کرده و نقل می‌کند که مؤلف، پس از آوردن حدیث «لو كان العلم...» به معنای واژه فارس پرداخته و آن را به معنای شیراز و نواحی اطراف آن تفسیر کرده است. (آقابزرگ تهرانی، بی‌تا، ج 18، ص 318) در مراجعه به کتاب مذکور، نامی از شیراز مشاهده نمی‌شود و به نظر می‌رسد، عبارت «شیراز و نواحی اطراف آن»، برداشت شخص آقابزرگ از مطالب آن باشد، چون مؤلف با نفی معنای غیر عرب از واژه فارس، آن را در مقابل خراسان و عراق و آذربایجان می‌داند (دارابی، 1357ش، ص 3) که می‌توان گفت منظور وی، همان شیراز و اطراف آن است.

- زیرک و با فراست: از فضای صدور عبارت «لو كان الايمان...» در کتاب الاختصاص منسوب به شیخ مفید، معنای زیرک و با فراست از فارس به ذهن متبادر می‌شود. عبارات قبل و بعد این حدیث در آن کتاب چنین است: «روی عن الصادق (ع) أنه قال: المؤمن هاشمی لأنه هشم الضلال و الكفر و النفاق و المؤمن قرشی لأنه اقر للشیء... و المؤمن نبطی لأنه استنبط الأشياء... و المؤمن اعجمی لأنه اعجم عن الدلام... و المؤمن فارسی لأنه تفرس فی الاسماء، لو كان الايمان منوطاً بالثريا لتناوله ابناء فارس یعنی به المتفرس، فاختر منها افضلها و اعتصم باشرفها و قد قال رسول الله (ص): اتقوا فراسة المؤمن فإنه ينظر بنور الله.» (مفید، 1413ق، ص 143) به عبارت دیگر، فارس، مرادف متفرس و فراست در نظر گرفته شده است. البته در اصل، فارس به کسی گفته می‌شود که در اسب‌سواری، ماهر و حاذق باشد که معنای آن توسعه یافته و به هر حاذقی، فارس گفته می‌شود. (مرتضی زبیدی، 1414ق، ج 8، ص 396) این نقل از حدیث با چنین بافتی، منحصر به کتاب الاختصاص است که در منابع دیگر دیده نمی‌شود. بنابراین، می‌توان این روایت را از دایره احادیث مشابه خارج ساخت، چرا که به نظر می‌رسد به فضیلت منطقه خاصی اشاره ندارد.

در پایان، باید گفت دیدگاه دوم صحیح‌تر است یعنی فارس در آن دوره، معنایی اعم از ایالت فارس داشته و منطقه خراسان را نیز دربرمی‌گرفته است که ادله تاریخی زیادی گواه بر آن است.

2.2. تعیین مصادیق

برخی پس از نقل این احادیث، سعی کرده‌اند برای آن مصادیقی بیابند. حتی گروهی پا را فراتر نهاده و مصداق این احادیث را فرد خاصی معرفی کرده‌اند. در منابع و به‌خصوص در منابع کهن، معمولاً این حدیث با سلمان فارسی عجین شده؛ چراکه در سبب صدور بسیاری از این روایات، نام سلمان وجود دارد و پیامبر با اشاره به سلمان، این احادیث را بیان کرده‌اند. بنابراین، به فرموده پیامبر (ص)، بارزترین مصداق، سلمان فارسی است. در بسیاری از کتاب‌های

تراجم و رجال نیز، معمولاً این حدیث پس از نام سلمان آمده است. در روایاتی با بسامد بسیار کم، این روایت به صورت «و كان الدين عند الثريا لناله سلمان» نیز دیده می‌شود. (ابن عبدالبر، 1412ق، ج 2، ص 636) روایات زیادی از پیامبر و ائمه (ع) نیز این مطلب را تصدیق می‌کند و نشان از علم و ایمان حقیقی سلمان دارد. برای نمونه، امام صادق (ع) فرمودند: «درک سلمان العلم الاول و الآخر و هو بحر لا ينزح و هو منا اهل البيت.» (طوسی، 1404ق، ج 1، ص 52) در مورد ایمان سلمان نیز از امام صادق (ع) آمده است: «لايمان عشر درجات، فالمقداد في الثامنة و ابوذر في التاسعة و سلمان في العاشرة.» (مجلسی، 1404ق، ج 99، ص 290_291)

به جز سلمان، دیگر کسانی که به عنوان مصداق نام برده شده‌اند، حسن بصری، ابن سیرین و عکرمه (مناوی، 1415ق، ج 5، ص 411)، بهاء‌الدین نقشبندی (مظهری، 1412ق، ج 2 قسم 2، ص 258)، و ثقة الاسلام کلینی (بحرانی، 1377ق، ص 40) هستند. البته در بسیاری از این مصداقیابی‌ها، جانب‌داری‌های مذهبی دیده می‌شود مثلاً ابن حزم آندلسی (م 456ق) که مهم‌ترین چهره علمی مذهب ظاهریه است، مصداق این احادیث را داوود بن علی اصفهانی¹ می‌داند. وی برای پاسداری و دفاع از مذهب خود به شدت معتقد است، این احادیث صحیح هستند. (ابن حزم، بی تا، ج 6، ص 854) ناگفته نماند، بیشترین مصداقی که برای این حدیث ذکر شده، ابوحنیفه - یکی از چهار پیشوای فقه اهل سنت - است (ابن سلامه، 1416ق، ج 1، ص 8) و حتی برخی تنها مصداق را او قلمداد کرده‌اند (موسوی بغدادی، 1406ق، ص 13/ قس: قنوجی که اختصاص روایت به یک فرد را نکوهش می‌کند. صدیق حسن خان، 1404ق، ج 4، ص 738) استدلال محمد بن یوسف صالحی شامی (د 942 ق) در تخصیص این احادیث به ابوحنیفه آن است که جد وی ایرانی بوده و هیچ یک از اهل فارس در علم به پای ابوحنیفه نرسیده‌اند. (صالحی، 1414ق، ج 10، ص 116) در دید نخست، علت انحصارطلبی

1. او معروف به داوود ظاهری، بنیان‌گذار فرقه ظاهریه است.

آن‌ها، تعصب بر پیشوای مذهبی خود است، اما نباید از نظر دور داشت که در برخی نقل‌های این روایت، واژه رجال به صورت مفرد «... کُنَالَهُ رَجُلٍ مِّنْ فَارِسٍ» آمده است که این نقل می‌تواند در برداشت آن‌ها تأثیرگذار بوده باشد، چرا که تنها یک نفر به آن دست پیدا خواهد کرد و از دیدگاه آن‌ها حتماً ابوحنیفه چنین جایگاهی دارد. قنوجی در *عون الباری* با تمسک به اضافات روایی «یتبعون سنتی و یکثرون الصلاة علی» که در برخی نقل‌ها وجود دارد، با تأکید فراوان تنها مصادیق این روایات را اصحاب حدیث اهل فارس می‌داند؛ چراکه این گروه هستند که برای طلب حدیث به مناطق مختلف سفر می‌کنند و گویا از زمین تا ستارهٔ ثریا را می‌پیمایند. (صدیق حسن خان، 1404ق، ج 4، ص 738)

3. دیدگاه‌های مختلف در برخورد با روایات

از دیرباز تاکنون دیدگاه‌های مختلفی در میزان اصالت این روایات ابراز شده که اهم آن‌ها به قرار زیر است:

3-1. جعلی بودن روایات

احمد امین مصری که دست توانایی در قلع و قمع روایات داشته، حداقل دو مرتبه متعرض این احادیث شده و هر دو را جعلی می‌داند. او یک بار حدیث «و الذی نفسی بیده لو کان الایمان منوطاً بالثریا لنالہ رجال من فارس» را نقل کرده و آن را از مجعولات شعوبیه¹ و در راستای غلو ایرانیان در باب حکمت، زهد و علم سلمان فارسی قلمداد کرده است. البته او احادیثی چون «سلمان منا اهل

1. در اینجا منظور از شعوبیه، معنای عام و مطلق آن است یعنی فرقه‌ای که معتقد به فضیلت عرب بر سایر اقوام عالم نباشد و پر واضح است که دربردارندهٔ معنای خاص آن یعنی دشمنان عرب و برتری‌دهندگان عجم بر عرب نیز می‌شود. این گروه با دو شیوه به جعل و تحریف احادیث اقدام کردند. روش اول، فضیلت‌تراشی برای قوم، زبان و سرزمین خود و دوم، وضع روایاتی در نکوهش قوم عرب. (برای اطلاعات بیشتر، رک: ممتحن، 1354ش، فصل هجدهم، مقابله شعوبیه با عرب در جعل قصص و اخبار)

البیت» و پیشنهاد حفر خندق توسط سلمان را نیز جعلی می‌داند. (امین، بی‌تا، ج 1، ص 75-74)¹ او در جای دیگر و پس از نقل این حدیث، با لفظ علم یعنی «لو كان العلم معلقا عند الثريا لتناوله رجل من فارس»، آن را جزء احادیثی می‌پندارد که درباره ابوحنیفه جعل شده است. او این حدیث را در کنار احادیثی چون «ان سائر الانبياء يفتخرون بي و انا افتخر بابي حنيفة من احبه فقد احبني و من ابغضه ابغضني» که موضوع بودن آن کاملاً روشن است (عجلونی، 1408ق، ج 1، ص 33) قرار می‌دهد. (امین، بی‌تا، ص 76) برخی پژوهشگران معاصر نیز پنداشته‌اند، حدیث «لو كان العلم...» در شأن ابوحنیفه جعل شده و در آن علاوه بر کشمکش‌های پان‌عرب‌یسم و پان‌ایرانیسم، جناح شیعه و سنی شعوبیه نیز نقش داشته‌اند. (افتخارزاده، 1371ش، ص 449)

2.3. ترجیح یک نقل بر دیگری

صاحب کتاب نهج الفصاحه، ابوالقاسم پاینده سیاق این احادیث را صحیح می‌داند، ولی معتقد است در آن، تحریف‌هایی در سطح کلمات رخ داده است. او اصل حدیث را چنین می‌انگارد: «آن‌گاه دست بر سلمان فارسی که در میان حاضران بود نهاد و گفت: اگر ایمان به ثریا بودی، مردمی مانند این بدان رسیدندی.» وی معتقد است شعوبیان، عبارت «مردمی مانند این» را به عبارت، مردانی از فارس جعل کرده و برای تفضیل بیشتر بر عرب، علم را به جای ایمان قرار داده‌اند، چون تصور می‌کردند در عرصه مفاخره، اعتبار علم از ایمان بیشتر است. (پاینده، 1382ش، ص 135 و 136)² البانی نیز با تضعیف راویان احادیثی که واژه «علم» در آن است، سعی کرده گونه حدیثی با واژه «ایمان» و «دین» را صحیح معرفی کند. (البانی، بی‌تا، ج 5، ص 53) از عبارت ابونعیم اصفهانی نیز استفاده می‌شود که

1. حدیث «سلمان منا اهل البیت» و پیشنهاد حفر خندق توسط وی را که تنها احمد امین جعلی دانسته است، در بسیاری از کتب اهل سنت آمده است. (برای نمونه: حاکم نیشابوری، بی‌تا، ج 3، ص 598)

2. نکته جالب توجه اینجاست که هرچند نویسنده این حدیث را با واژه علم جعلی می‌داند ولی خود، در صفحه 649 همان کتاب، عین آن را نقل می‌کند.

وی نقل «ایمان» را صحیح تر می دانسته است؛ چراکه وی پس از درج نقل‌های بسیار متفاوت و با سلسله سندهای گوناگون در هشت صفحه، تنها پس از ذکر اولین حدیث که در آن لفظ «ایمان» وجود دارد، به صحت و آن هم به صورت اجماعی آن اشاره کرده است. (ابونعیم، 1934ق، ج 1، ص 2-9) برخی از حدیث پژوهان معاصر اهل سنت، با دید انتقادی به این احادیث نگریسته و به نوعی سعی دارند با بیان احتمالاتی، از اعتبار آن بکاهند. برای نمونه، برخی معتقدند: اگر ثابت شود، نزول سوره جمعه - که برخی از این احادیث ذیل آن آمده است - قبل از غزوة خیبر باشد، کذب بودن این احادیث ثابت می شود به دلیل آنکه ابوهریره پس از این غزوه مسلمان شده، حال آنکه از شأن نزول آیه ای خبر می دهد که گویا خود شاهد آن بوده است. (شاکر، بی تا، ص 236 و 431) اگر کسی قصد توجیه داشته باشد که در آن زمان هنوز علم روایت حدیث به وجود نیامده و روایت از همدیگر نقل می کرده اند، نیز قابل قبول نیست؛ چراکه ابوهریره، خود را شاهد آن ماجرا می داند! در اینکه چرا برخی از علمای معاصر اهل سنت، تلاش زیادی دارند تا به نوعی از اعتبار این احادیث بکاهند - البته نه به آن حد که به اعتبار کتاب‌های شش‌گانه و از همه مهم تر، صحیح بخاری و مسلم لطمه بخورد - محل تأمل است؛ چراکه تلاش خاصی قبل از آن نمی بینیم. شاید یکی از دلایل آن، شیعه بودن اکثریت اهل فارس باشد، هرچند دگراندیشی برخی از آن‌ها قابل انکار نیست.

3.3. معتبر دانستن روایات

در مقابل این دو دیدگاه، اکثر حدیث پژوهان، این احادیث را صحیح و معتبر می دانند. (صالحی، 1414ق، ج 10، ص 116/امینی، 1397ق، ج 6، ص 188) موافقان این روایات را می توان به دو دسته تقسیم کرد:

3.3.1. تصریح کنندگان به صحت

گروهی با صراحت، از صحت تمام یا برخی از این روایات حمایت کرده اند. مهم ترین دلیلی که از سوی موافقان روایات ارائه شده، صحت طرق روایات و یا درج آن در صحیح بخاری و مسلم (حاکم نیشابوری، بی تا، ج 4، ص 395) است؛

چراکه از نگاه برخی از محدثان، هر حدیثی که دارای صحت طریق بوده و یا در صحیح بخاری و مسلم باشد، صحیح و قابل اعتماد است.

ترمذی نیز حدیث «لو كان الايمان...» را حسن می‌داند (ترمذی، 1403ق، ج 5، ص 383) که منظور وی از حسن، مرتبه‌ای پایین‌تر از حدیث صحیح است. حنفیان به دلیل آنکه این احادیث را نص بر بشارت ابوحنیفه می‌دانند، تلاش گسترده‌ای دارند تا آن‌ها را صحیح جلوه دهند. (ر.ک: همان‌جا) در آثار کسانی که در حوزه موضوعات و احادیث جعلی اثرهایی دارند، نیز نه تنها این حدیث دیده نمی‌شود، بلکه برخی بر صحت آن تأکید کرده‌اند. برای نمونه، ابوعبدالله حسین بن ابراهیم جورقانی (د 543 ق) در کتاب *الاباطیل و المناکیر و الصحاح و المشاهیر* که ابتدا احادیث معلول، باطل و دروغین و سپس احادیث صحیح و مشهور [در همان مورد] را ذکر می‌کند (جورقانی، 1404ق، ج 1، ص 19)، پس از آنکه حدیث «بغض الکلام الی الله تعالی الفارسیه...» در مذمت زبان فارسی را جعلی دانست، متعاقب آن با گشودن عنوان «فی خلاف ذلک» احادیث دیگری را در مدح ایرانیان می‌آورد که از نظر وی صحیح‌اند که یکی از آن‌ها، حدیث مورد بحث ما است. (جورقانی، 1404ق، ج 2، ص 262-263)

3-3.2. صحت ضمنی

گروهی بدون اظهار نظر خاص، این دست از روایات را نقل کرده‌اند و از آنجا که هیچ نقدی نسبت به آن‌ها ارائه نکرده‌اند، می‌توان هم‌صدایی آنان با این روایات را برداشت کرد، وگرنه باید ضعف یا جعل آن را روشن می‌ساختند. شارحان مختلف صحیح بخاری و مسلم را می‌توان از این دست از صاحب‌نظران برشمرد؛ چراکه آنان به اعتبار مندرجات آن دو کتاب اعتقاد دارند.

صحیح دانستن این روایات به گونه‌ای دیگر نیز مشاهده می‌شود، به این‌گونه که اعتبار و پذیرش این احادیث برای بعضی به حدی بوده که بر اساس آن، زبان به مدح و ستایش فارسیان گشوده و آن را جزء پیشگویی‌های به وقوع پیوسته از

پیامبر اکرم (ص) دانسته‌اند. ابن حجر عسقلانی، مناوی و... از این دسته‌اند. (ابن حجر، بی تا، ج 8، ص 493/ مناوی، 1415ق، ج 5، ص 411)

نویری، این حدیث را در کنار خبر دادن حضرت به صلح امام حسن (ع) و شهادت امام حسین (ع) قرار داده و آن را جزء معجزات پیامبر (ص) می‌داند. (نویری، 1424ق، ج 18، ص 224)

قرطبی نیز این پیشگویی را محقق شده دانسته و نشانه آن را حافظان حدیث می‌داند که دیگران در آن شریک نیستند. (ابن حجر، بی تا، ج 8، ص 493)

مفسر تونسسی اهل سنت یعنی ابن عاشور ضمن صحت ضمنی، برداشت دیگری از این حدیث دارد. او معتقد است حدیث «لو كان الايمان...» نشان می‌دهد اهل فارس پس از ایمان آوردن، هرگز کافر نمی‌شوند در حالی که تاریخ گواهی می‌دهد گروه‌هایی از عرب و بربر مرتد شده‌اند. او این باور را یکی از دلایل صدق نبوت حضرت محمد (ص) می‌داند. (ابن عاشور، بی تا، ج 26، ص 117)

نویسنده تاریخ اباضیه، ابوزکریا یحیی بن ابی بکر ورجلانی (زنده به سال 471 ق) در اثر خود کتاب السیره و اخبار الائمة که در کتاب‌های تراجم به سیر الائمة و اخبارهم مشهور است (زرکلی، 1980م، ج 8، ص 139)، دو حدیث «والذی نفسی بیده لو أن الدین متعلق بالثریا لتناولته رجال من العجم و اسعدهم به الفارس» و «لو أن العلم متعلق بالثریا لتناولته الفرس» را در فصل «فضائل الفرس من العجم» می‌آورد. (ورجلانی، 1405ق، ص 51) هرچند وی درباره این احادیث، اظهار نظری نکرده است ولی اطلاع از اینکه هدف ابوزکریا در اختصاص فصلی برای فضیلت اهل فارس در ابتدای کتاب، اثبات غیرمستقیم فضایل برای پیشوایان و حاکمان سلسله ایرانی نژاد رستمیان¹ بوده است، کاملاً نشان می‌دهد او به صحت

1. ایرانیانی که با مهاجرت به شمال آفریقا حکومت رستمیان در تاهرت را تشکیل داده بودند. (یاقوت حموی، 1399ق، ج 2، ص 709)

آن احادیث اعتقاد کامل داشته است. چنین رویکردی در کتاب مهم دیگر اباضیه، یعنی *طبقات المشایخ بالمغرب* نیز مشاهده می‌شود. (درجینی، 1394ق، ج 1، ص 13) نکته جالب توجه در این دو کتاب، تقدم فصل «فضائل الفرس» بر «فضائل البربر» است، حال آنکه ابوزکریا و درجینی خود بربری بوده‌اند.

4. پاسخ به شبهات دلالی (مضمونی)

در مورد این احادیث ممکن است اشکال شود که اولاً با آیات¹ و روایات² دلالت‌کننده بر نفی تعصب‌های قومی و قبیله‌ای منافات دارد. از این رو، نمی‌تواند مورد تصدیق قرار بگیرد؛ چراکه روایات باید بر قرآن عرضه گردند. ثانیاً نمی‌توان انگیزه قابل قبولی برای صدور این سخنان از پیامبر (ص) به دست آورد؟ این شبهه به چند صورت دفع می‌شود: اولاً در میان برخی از این روایات، به جای عبارت «اهل فارس»، ترکیب «رجال من هولاء» و اشاره به سلمان وجود دارد که احتمالاً می‌توان گفت منظور حضرت کسانی هستند که ویژگی‌های دینی و علمی سلمان را دارا هستند و نه اشاره به نژاد وی، و ممکن است اهل فارس برداشتی بوده که صحابه از سخن پیامبر داشته‌اند. فارغ از این احتمال، در مورد نقل‌ها با واژه فارس نیز باید گفت، این احادیث نشان می‌دهد که برخی از فارسیان- و نه تمام آن‌ها- به مقام مذکور در حدیث نائل می‌شوند، که مانند سلمان در دین و علم سرآمد باشند. علامه مجلسی نیز چنین مطلبی را پس از درج حدیث در *بحار الانوار* نقل کرده است. (مجلسی، 1404ق، ج 64، ص 62) بنابراین توجه به اشاره پیامبر (ص) به سلمان، خود گویای معنای واقعی و عدم قوم‌گرایی روایت است. ثانیاً در خود این روایات، علت برتری بعضی از فارسیان

1. مانند: «...إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ...» (حجرات: 13)

2. مانند این احادیث از پیامبر (ص): «من كان في قلبه حبة من خردل من عصبية بعثه الله يوم القيامة مع أعراب الجاهلية.» (کلینی، 1365ش، ج 2، ص 308)

به واژه‌هایی مانند ایمان، دین و علم مقید شده که پر واضح است این حدیث در صورتی برای آن‌ها فضیلت به شمار می‌آید که بدان‌ها دست یابند. علاوه بر آن، پیامبر (ص) امکان آن را از دیگر اقوام نفی نکرده‌اند. در پاسخ به سؤال دوم و انگیزه صدور، باید بیان داشت: انگیزه بیان این احادیث، می‌تواند پیشگویی و خبر از آینده باشد، چنان‌که روایات بسیاری از این دست در اختیار داریم که با محقق شدن آن در آینده، باعث تقویت ایمان مسلمانان می‌گشته است. بر این پیشگویی - به عقیده بسیاری - تاکنون جامه عمل پوشیده شده است. (ر.ک: فصل‌های پیشین) احتمال دیگر، پذیرش راحت‌تر اسلام از سوی ایرانیان است. برخلاف این دیدگاه، عده‌ای قصد دارند به کلی فضیلت موجود در این احادیث را نفی کنند، برای نمونه، محمد عزت دروزه سعی دارد تنها مطلب قابل برداشت از این حدیث را بشارت به گردن نهادن اهل فارس به اسلام معرفی کند و نه چیزی علاوه بر آن. (دروزه، 1383ق، ج 7، ص 331)

5. نقد متن حدیث

یکی از مهم‌ترین معایب و نواقص این روایات، اضطراب متن آن‌هاست. چنان‌که اشاره شد، از سویی، متعلق فضیلت این روایات، در کلمات «ایمان، دین، علم، برّ و اسلام» در نوسان است و از سوی دیگر، در روایاتی به جای «فارس یا فرس»، عبارت‌های «من هولاء» و «من رهط هذا» و... مشاهده می‌شود. فارغ از این دو، شأن صدور آن‌ها نیز متفاوت بیان شده است. برخی آن را ذیل آیه 54 مائده، بعضی دیگر بعد از آیه 36 سوره محمد و گروهی دیگر، ذیل آیه سوم سوره جمعه آورده‌اند. در مقام مقایسه میان روایات - چه از نوع شیعی و چه سنی آن - گونه حدیثی «لو کان الایمان» بر دیگر روایات‌ها قابل ترجیح است؛ چراکه از کثرت نقل بیشتری برخوردار است. برای نمونه، در مجموع، هشت بار بسامد این روایات در چهار کتاب از کتب شش‌گانه اهل سنت، در هفت روایت، واژه ایمان به کار رفته و تنها یک مورد به واژه دین اختصاص پیدا کرده است. جست‌وجو

در منابع حدیثی دیگر و همچنین متون تفسیری و تاریخی نیز، بر این مدعا گواهی می‌دهند. گونه «لو كان العلم...» حتی از ترکیب «لو كان الدين...» نیز غریب‌تر و با بسامد کمتری در منابع اسلامی منعکس شده است.

6. نقد سندی

محدثان از دیرباز با تداوم نقل شفاهی و برای جلوگیری از دستبرد در میراث نبوی، به ذکر اسناد و وسایط خود روی آوردند، و از آنجا که حدیث یک علم نقلی است، صحت آن به موثق بودن راویان آن بستگی دارد. از طرف دیگر، اغلب احادیث و سنت پیامبر (ص) متواتر نیستند تا قطعی الصدور تلقی شوند. بنابراین، برای تشخیص سره از ناسره روایات به بررسی سندی- که از آن به نقد خارجی تعبیر می‌شود- نیاز داریم. چنان‌که اشاره شد، به دلیل تفاوت سلسله سندهای روایات امامیه و اهل سنت از یک سو و تفاوت‌هایی در علم رجال این دو فرقه، ناگزیر به جدا ساختن این بخش به امامیه و اهل سنت هستیم و به دلیل نقل بیشتر در منابع اهل سنت با نقد سندی روایات آن‌ها آغاز می‌کنیم.

6-1. نقد سندی روایات اهل سنت

در ابتدا باید گفت قصد بررسی تک‌تک راویان و افراد موجود در سلسله سند تمام احادیث را نداریم؛ چراکه گنجایش حجم مقاله، چنین اجازه‌ای به ما نخواهد داد، از این رو به بررسی برخی از آن‌ها اکتفا می‌شود. نقد سندی این احادیث از یکی از صاحبان کتب شش‌گانه اهل سنت آغاز شده است. ترمذی، خود پس از درج یکی از این روایات که در آن «عبیدالله بن جعفر» وجود دارد، آن را غریب معرفی کرده و معتقد است یحیی بن معین که به امیر جرح و تعدیل معروف است، عبدالله را تضعیف کرده است، اما ترمذی پس از این توضیح، عبارت «وقد روی ... من غیر هذا الوجه» می‌آورد که احتمالاً در پی به دست دادن سلسله سند دیگری بوده که نقدی بر آن وارد نیامده باشد. (ترمذی، 1403ق، ج 5، ص 86)

راوی اغلب این روایات، عبدالرحمن بن صخر الدوسی، همان ابوهریره معروف است که در سلسله سند تمام روایت‌های مورد بحث در چهار کتاب صحیح بخاری و مسلم و سنن ترمذی و نسائی وجود دارد. همچنین در کتاب ذکر اخبار اصفهان، اثر ابونعیم اصفهانی که بیشترین نقل از این حدیث را می‌توان در آن مشاهده کرد، از مجموع چهل و چند نقل مختلف از این روایت، راوی حدود چهل روایت ابوهریره است. پس تردیدی باقی نمی‌ماند که مهم‌ترین و بیشترین راوی این احادیث ابوهریره است. حال که نقش کلیدی ابوهریره در این روایات روشن شد، به بررسی رجالی او از دیدگاه اهل سنت و امامیه می‌پردازیم.

غالب علمای اهل سنت، ابوهریره را فردی موثق می‌دانند و نقد و طعنی را نسبت به وی بر نمی‌تابند (برای نمونه، ر.ک: تأویل مختلف الحدیث، ص 44-41 که نویسنده بر نقدهای نظام و خلفا بر ابوهریره پاسخ می‌گوید)، اما برخی علمای متقدم همچون جاحظ (د 250 یا 255) (ابن قتیبه، 1408ق، ص 27) و نیز برخی از ناقدان معاصر که به عدالت صحابه اعتقادی ندارند بر ابوهریره خرده گرفته و قائل به صحت تمام احادیث او نیستند. (برای توضیح بیشتر، ر.ک: ابوهریره شیخ المضیره، بی‌تا، سراسر کتاب) اما ابوهریره از دیدگاه اندیشوران امامیه، فردی متهم نسبت به نقل روایات از پیامبر (ص) معرفی شده است. (خویی، 1413ق، ج 11، ص 79) (برای توضیح بیشتر، ر.ک: «ابوهریره»، سیدعبدالحسین شرف‌الدین) با وجود این، نمی‌توان تمام روایت‌های او را کنار نهاد، زیرا از نقد ابوهریره تنها کاسته شدن اعتبار روایت‌هایی او برداشت می‌شود و نه لزوماً جعلی و ساختگی بودن تمام احادیث وی. از سوی دیگر، نمی‌توان انگیزه کافی برای جعل کردن این حدیث از سوی او به دست داد؛ چراکه وی اصالت ایرانی نداشته و در آن زمان ایرانیان نفوذی در میان مسلمانان پیدا نکرده بودند.

اگر از ابوهریره که بیش از 90 درصد این روایات به وی ختم می‌شود بگذریم، این احادیث [حداقل] از شش صحابی دیگر روایت شده که سند بسیاری از آن‌ها مشکوک به نظر می‌رسد. برای نمونه، تنها کتاب از مجموع کتب

متقدم که در آن، روایات مورد بحث به حضرت علی (ع)، سلمان، عایشه و... بازمی‌گردد، کتاب ذکر اخبار اصفهان است و اثر دیگری که این روایات بدان‌ها بازگردد، دیده نمی‌شود. جالب آن است که متأخران نیز در نقل روایت، بسیار به ندرت سلسله سند خود را به این هفت تن می‌رسانند. روایتی که به صحابی مشهور، جابر بن عبدالله انصاری می‌رسد، نیز تقریباً چنین وضعیتی دارد؛ چراکه تنها در کتاب ذکر اخبار اصفهان و به نقل از ابن مردویه (م 410) در منابع متأخر دیده می‌شود. در روایتی که به ابن مسعود ختم می‌شود، که آن هم در منابع اندکی منعکس شده است (طبرانی، 1404ق، ج 10، ص 204)، «محمد بن الحجاج اللخمی» وجود دارد که خود اهل سنت نیز، بر وی نقد وارد کرده و او را کذاب می‌دانند. (هیثمی، 1408ق، ج 2، ص 54) شاید به همین دلیل باشد که دیگران از این روایت نقل قول نکرده‌اند. به جز موارد فوق، راوی دیگر حدیث، عبدالله بن عمر بن خطاب است که هرچند اهل سنت او را ثقه دانسته‌اند (ابن حبان، 1393ق، ج 3، ص 209) شیعیان مطلبی خلاف آن را باور دارند. او، همان کسی است که امام صادق (ع) درباره‌اش فرمودند: «عبدالله بن عمر منحرف و به دور از جاده حق جان داد.» (طوسی، 1404ق، ج 1، ص 195)

2.6. نقد سندی روایات مجامع امامیه

اولین منبع حدیثی امامیه که این روایت در آن آمده، قرب الاسناد است که زنجیره سند آن به امام صادق (ع) ختم می‌شود. این روایت در منابع حدیثی دیگر نیامده و تنها به نقل این کتاب، در جوامع حدیثی متأخر آمده است. بنابراین، با یک حدیث مفرد روبه‌رو هستیم. راوی نخست این حدیث در کتاب قرب الاسناد، حسین بن علوان بن قدامه کلبی از اصحاب امام صادق (ع) است. (برقی، 1383ق، ص 26) علمای اهل تسنن به اتفاق، وی را صریحاً و با عبارات مختلف نکوهش کرده‌اند. برای نمونه، حسین بن علوان از دیدگاه ابن معین (د 233 ق) کذاب (ابن معین، بی تا، ج 2، ص 294) و از نظرگاه احمد بن حنبل (د 241 ق) وضاع است. (ابن حنبل، بی تا، ج 2، ص 44) ابونعیم اصفهانی (د 435 ق) احادیث ابن علوان را در

شمار مناکیب و موضوعات قرار داده است. (ابونعیم، بی تا، ص 74) اما دیدگاه اندیشوران امامیه نسبت به حسین بن علوان متفاوت و گاه متناقض است. رجال شناسان متقدم امامیه، وی را عامی دانسته‌اند. (نجاشی، 1416ق، ص 52)

کشی نیز با جزم و قطع او را عامی می‌داند، اما معتقد است میل و محبتی نسبت به امامیه داشته است. وی قول ضعیفی را مطرح می‌کند که حسین بن علوان شیعه بوده و مذهبش را پنهان می‌ساخته است. (طوسی، 1404ش، ج 2، ص 687) در مقابل، رجالیان متأخر با تمسک به برخی احادیث منقول از وی سعی در امامی جلوه دادن او دارند (بهبهانی، بی تا، ص 144) اما به نظر می‌رسد تلاش متأخران بر طریق صواب نباشد؛ چراکه رجال شناسی چون شیخ طوسی در دو کتاب خود تہذیب و استبصار، وی را غیر امامی معرفی کرده است (طوسی، 1363ش، ج 1، ص 66 و 1364ش، ج 7، ص 317)

علاوه بر آن، شیخ الطائفه در همان دو اثر، احادیثی نقل می‌کند که حسین بن علوان در سلسله سند آن‌ها وجود دارد و شیخ آن روایات را در شمار اخبار موافق با عامه می‌داند که می‌تواند تأییدی- هرچند ضعیف- بر غیر امامی بودن او باشد (طوسی، 1363ش، ج 3، ص 135 و 1364ش، ج 1، ص 332) سید محسن امین از عبارت «رواة هذا الخبر کلهم عامۃ و رجال الزیدیه» (طوسی، 1363ش، ص 66) چنین استنباط کرده که حسین بن علوان بر مذهب زیدی بتری¹ بوده است (امین، بی تا، ج 6، ص 91) درباره وثاقت او یا اظهار نظری نشده (طوسی، 1415ق، ص 84) و یا تنها به ثقه بودن برادرش اشاره شده است (نجاشی، 1416ق، ص 52) که شاید بتوان آن را نشانه‌ای بر عدم وثاقت و یا مجهول بودن وی دانست. برخی دیگر با تمسک به قول منحصر به فرد ابن عقده (علامه حلی، 1417ق، ص 338) که برادر وی، حسن بن علوان را اوثق دانسته است، بر ثقه بودن او اصرار می‌ورزند. (کلباسی، 1419ق، ج 1، ص 418) به عبارت دیگر، معتقد به سرایت لفظ مشتق «اوثق» به دیگری هستند.

1. گروهی از زیدیه به پیشوایی کثیر الابتر که به امامت شیخین در کنار امیرالمؤمنین (ع) اعتقاد داشتند.

در مورد این سخن منحصر به فرد ابن عقده که ثقه بودن حسین بن علوان ثابت می‌شود، احتمالی به ذهن متبادر می‌شود که دور از ذهن نیست. آن احتمال این است که سخن ابن عقده را حمل بر جانبداری از هم‌کیش خود کنیم؛ چراکه چنان‌که گفته شد، ممکن است حسین بن علوان زیدی بوده باشد. در این میان، تلاش سید ابوالقاسم خویی، برای توثیق حسین بن علوان از سنخ دیگر و در نوع خود جالب توجه است. وی، به سخن نجاشی اشاره کرده و فهم دیگران را که در پی آن عدم توثیق حسین بن علوان برداشت می‌شود، فاسد و ناصحیح می‌انگارد. توضیح آنکه، نجاشی در ترجمه حسین بن علوان می‌نویسد: «الحسین بن علوان الکلبی، مولا هم، کوفی، عامی، و اخوه الحسن یکنی ابا محمد ثقه رویا عن ابی عبدالله...». آیت الله خویی برخلاف برداشت دیگر علمای رجال‌شناس، معتقد است عبارت «و اخوه الحسن یکنی ابا محمد» به مانند مصدق دیگری از کلام نجاشی، جمله معترضه است و وصف «ثقه» به حسین بن علوان - و نه حسن بن علوان - بازمی‌گردد. (خویی، 1413ق، ج 5، ص 376) هر چند این احتمال از لحاظ عقلی و ادبیات عرب، محتمل و قابل قبول است، اما کتاب‌های رجالی و دیگر توصیف‌ها از حسین بن علوان آن را تأیید نمی‌کند و باید گفت برداشت رجال‌شناسان متقدم صحیح بوده است.

نتیجه آنکه بر خلاف تلاش گروهی، باید گفت او در عداد راویان غیر امامی است و در متون رجالی امامیه، درباره وی سکوت شده و متن صریحی بر وثاقت او نداریم. (برای مشاهده بحث مفصل درباره وی: ر.ک: امین، بی‌تا، ج 6، ص 91-90) بحث درباره شخصیت او هر چه باشد، این امر مسلم است که وی برخی احادیث خود را از شیوخ اهل سنت می‌گرفته و این امر محتمل است که وی حدیث «لو کان العلم...» را از اهل سنت شنیده و آن را به اشتباه به امام صادق (ع) نسبت داده باشد. چنان‌چه تمام این سخنان را نیز نادیده بگیریم، باید گفت این روایت کثرت نقل ندارد و در شمار اخبار آحاد و ضعیف قرار می‌گیرد. درباره روایت موجود در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع) باید اظهار داشت، اولاً قسمت مورد بحث ما، سخن ابوبکر است و دقیقاً گویای آن نیست که امام

نیز بدان اعتقاد داشته است یا خیر. این بحث فارغ از بحث سندی و صحت نسبت این کتاب به امام حسن عسکری (ع) است. انعکاس این روایات در تفاسیر امامیه بر دو نوع است: در بسیاری از آن‌ها کاملاً روشن است به دلیل تسامح در ادله سنن، روایات را از منابع و راویان اهل سنت وام گرفته‌اند.¹ ثانیاً در برخی موارد نیز مشخص نیست روایات از کدام منبع شیعی یا غیر شیعی به دست آمده و یا سلسله سندی را به دست نداده‌اند. بنابراین، اگر منابع غیر حدیثی امامیه و منابع حدیثی متأخر که قصد دایرةالمعارف‌نویسی و گردآوری حدیث از منابع اهل سنت را کنار بنهیم، مجموع این روایات در میان منابع امامیه از انگشتان یک دست هم تجاوز نمی‌کند. در نتیجه در آثار امامیه نمی‌توان گونه‌ای از این حدیث ارائه داد که سلسله سندی صحیح، موثق و یا حسن داشته باشد و از نظر سندی ضعیف‌اند.

1. برای نمونه، طبرسی حدیث خود را از ابوهریره گرفته است. (طبرسی، 1372ش، ج 9، ص 164)

نتیجه‌گیری

داوری درباره اعتبار این احادیث به دلیل آشفتگی در عبارات، سندهای مختلف، اسباب صدور متفاوت و اظهار نظرهای متناقض حول راویان آن بسیار سخت می‌نماید و نمی‌توان اظهار نظر قطعی ارائه کرد. آنچه مسلم است و می‌توان درباره آن سخن گفت، انعکاس این روایات در طیف گسترده‌ای از منابع اهل سنت - از حدیثی گرفته تا تاریخی و تفسیری - است و اجمالاً از دیدگاه علمای اهل سنت، صحیح و صادر شده از پیامبر (ص) می‌باشد؛ چراکه در چهار کتاب از مجموع کتب شش‌گانه آن‌ها آمده است. البته برخی نواندیشان معاصر این فرقه، تردیدهایی را در روایات مذکور ابراز داشته‌اند که نشان از عدم اعتقاد به صحت آن‌ها و یا تلاش در جهت تضعیف این روایات است. از سوی دیگر، تعداد این روایات در مجامع متقدم و میانه حدیثی امامیه، از انگشتان یک دست هم تجاوز نمی‌کند. قدیم‌ترین منبعی که این حدیث در آن ذکر شده، قرب الاسناد بوده که از زبان امام صادق (ع) به نقل از پیامبر (ص) روایت شده است که البته با بررسی سندی، به ضعف بودن آن اشاره شد. تعدادی از این احادیث نیز در کتاب‌هایی مانند تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع) و الاختصاص آمده که نسبت آن‌ها به مؤلفانش مشخص نیست. وضع برخی راویان آن نیز کاملاً روشن نیست و نمی‌توان به ثقه بودن تمام آن‌ها حکم کرد. بنابراین از دیدگاه امامیه، این احادیث ضعیف تلقی می‌شوند و به همین جهت، صحت و پذیرش کاملی که در میان عامه مردم و برخی محدثان وجود دارد و نسبت به آن تسلیم محض‌اند، صحیح نیست.



منابع

1. قرآن کریم.
2. آقابزرگ تهرانی، محمد محسن؛ الذریعه؛ چ 3، بیروت: دار الاضواء، بی تا.
3. ابن ابی الحدید، عزالدین؛ شرح نهج البلاغه؛ به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم؛ قم: دار احیاء الکتب العربیه، 1404ق.
4. ابن ابی شیبہ، عبدالله بن محمد؛ مصنف؛ بیروت: دار الفکر، 1409ق.
5. ابن الفقیه، ابو عبدالله احمد بن محمد؛ البلدان؛ چ 1، بیروت: عالم الکتب، 1416ق.
6. ابن حبان، محمد بن احمد؛ النقات؛ چ 1، حیدرآباد: مؤسسه الکتب الثقافیه، 1393ق.
7. _____؛ صحیح؛ چ 2، بی جا: مؤسسه الرساله، 1414ق.
8. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی؛ فتح الباری؛ چ 2، بیروت: دار المعرفه للطباعه و النشر، بی تا.
9. ابن حزم، علی بن احمد؛ الاحکام؛ قاهره: مطبعة العاصمه، بی تا.
10. ابن حنبل، احمد بن محمد؛ العلیل؛ به کوشش دکتر وصی الله بن محمود عباس؛ ریاض: دار الخانی، 1408ق.
11. _____؛ مسند؛ بیروت: دار صادر، بی تا.
12. ابن راهویه، اسحاق؛ مسند؛ مدینه منوره: مکتبه الایمان، 1412ق.
13. ابن سلامه، احمد بن محمد؛ شرح معانی الآثار؛ چ 3، بیروت: دار الکتب العلمیه، 1416ق.
14. ابن عاشور، محمد طاهر بن محمد شاذلی؛ التحریر و التنویر؛ بی جا: مؤسسه التاریخ، بی تا.
15. ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله؛ الاستیعاب؛ به کوشش علی محمد البجاوی؛ چ 1، بیروت: دارالجمیل، 1412ق.
16. ابن عربی، محمد بن علی؛ الفتوحات المکیه؛ بیروت: دارصادر، بی تا.
17. ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم؛ تأویل مختلف الحدیث؛ به کوشش اسماعیل الاسعدی؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، بی تا.
18. _____؛ غریب الحدیث؛ چ 1؛ قم: دار الکتب العلمیه، 1408ق.

نقد و بررسی حدیثی در فضیلت ایرانیان □ 63

19. ابن قیم جوزیه، محمد بن ابی بکر؛ *نقد المنقول و المحک الممیز بین المردود و المقبول*؛ به کوشش حسن المسماجی سویدان، بیروت: دارالقاری، 1411ق/1990م.
20. ابن معین الدوری، یحیی؛ *تاریخ*؛ به کوشش عبدالله احمد حسن؛ بیروت: دار القلم للطباعة و النشر، بی تا.
21. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ *لسان العرب*؛ قم: نشر ادب الحوزه، 1405ق.
22. ابوریحان بیرونی، محمد بن احمد؛ *التفهیم لاوائل الصنعة التنجیم*؛ به کوشش استاد جلال الدین همایی، تهران: انتشارات انجمن آثار علمی، بی تا.
23. ابوریه، محمود؛ *شیخ المضیرة ابوهریره*؛ چ 3، مصر: دارالمعارف، بی تا.
24. ابونعیم، احمد بن عبدالله؛ *کتاب الضعفاء*؛ به کوشش فاروق حماده، بی جا: دار الثقافیة/ دار البیضا، بی تا.
25. _____؛ *ذکر اخبار اصفهان*؛ لیدن: المحروسة، 1934م.
26. افتخارزاده، محمودرضا؛ *اسلام در ایران شعوبیه نهضت مقاومت ملی ایران*؛ تهران: مؤسسه نشر میراث‌های تاریخی اسلام و ایران، 1371ش.
27. امین، احمد؛ *ضحی الاسلام*؛ بیروت: چ 10، دارالکتاب العربی، بی تا.
28. امین، محسن؛ *اعیان الشیعه*؛ به کوشش حسن امین؛ بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، بی تا.
29. امینی، عبدالحسین؛ *الغدیر*؛ چ 4، بیروت: دارالکتاب العربی، 1397ق / 1997م.
30. البانی، محمد؛ *السلسلة الضعیفة و الموضوعه*؛ بی جا: بی نا، بی تا.
31. بحرانی، علی بن حسن؛ *انوار البدرین*؛ به کوشش محمدعلی طبسی، نجف: مطبعة النعمان، 1377ق.
32. بخاری، محمد بن اسماعیل؛ *الجامع الصحیح*؛ استانبول: دار الفکر، 1401ق.
33. برقی، احمد بن محمد؛ *رجال*؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران، 1383ق.
34. بهبهانی، محمدباقر بن محمد؛ *التعلیقة علی منهج المقال*؛ بی جا: بی نا، بی تا.
35. بیهقی، احمد بن حسین؛ *السنن الكبرى*؛ بیروت: دارالفکر، بی تا.
36. پاینده، ابوالقاسم؛ *نهج الفصاحة*؛ چ 4، تهران: دنیای دانش، 1382ش.
37. ترمذی، محمد بن عیسی؛ *سنن*؛ بیروت: دارالفکر، 1403ق.

38. جورقانی، حسین؛ *الاباطیل و المناکیر و الصحاح و المشاهیر*؛ به کوشش عبدالرحمن عبدالجبار الفریوایی، هند: اداره البحوث الاسلامیه، 1404ق / 1983م.
39. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله؛ *المستدرک*؛ به کوشش یوسف عبدالرحمن المرعشلی، بی جا: بی تا.
40. _____؛ *تاریخ نیشابور*؛ ترجمه و تلخیص محمد بن حسین خلیفه نیشابوری؛ تهران: نشر آکه، 1375ش.
41. حلی، حسن بن سلیمان؛ *المحتصر*؛ به کوشش سید علی اشرف، بی جا: المكتبة الحیدریه، 1424ق / 1382ش.
42. حمیری، عبدالله بن جعفر؛ *قرب الاسناد*؛ تهران: انتشارات کتابخانه نینوی، بی تا.
43. حمیری، محمد بن عبد المنعم؛ *الروض المعطار فی خبر الاقطار*؛ ج 2، بیروت: مکتبه لبنان، 1984م.
44. خویی، ابوالقاسم؛ *معجم رجال الحدیث*؛ ج 5، بی جا: بی نا، 1413ق.
45. دارابی، محمد بن محمد؛ *لطیفه غیبیه*؛ شیراز: انتشارات کتابخانه احمدی، 1357ش.
46. درجینی، احمد؛ *طبقات المشایخ بالمغرب*؛ به کوشش ابراهیم طلالی، الجزایر: بی نا، 1394ق / 1974م.
47. دروزه، محمد عزه؛ *التفسیر الحدیث*؛ قاهره: دار احیاء الکتب العربی، 1383ق.
48. زرکلی، خیرالدین؛ *الاعلام*؛ ج 5، بیروت: دار العلم، 1980م.
49. شاکر، عبد الصمد؛ *نظره عابره الی الصحاح الستة*؛ بی جا: بی نا، بی تا.
50. شهرمدان بن ابی الخیر، *نزهت نامه*؛ به کوشش دکتر فرهنگ جهان پور، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، 1362ش.
51. صالحی شامی، محمد؛ *سبیل الهدی و الرشاد*؛ به تحقیق شیخ عادل احمد عبد الموجود، ج 1، بیروت: دار الکتب العلمیه، 1414ق.
52. صدیق حسن خان، محمد صدیق بن حسن؛ *عون الباری لحل ادله البخاری*؛ حلب: دار الرشید، 1404ق.
53. طبرانی، سلیمان بن احمد؛ *المعجم الکبیر*؛ به کوشش حمدی عبدالمجید؛ چاپ دوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، 1404ق.

65 □ نقد و بررسی حدیثی در فضیلت ایرانیان

54. طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ ج3، تهران: انتشارات ناصر خسرو، 1372ش.
55. طوسی، محمد بن حسن؛ اختیار معرفة الرجال؛ به کوشش میرداماد استرآبادی و سید مهدی رجایی، قم: مؤسسه آل البيت، 1404ق.
56. _____؛ استبصار؛ به کوشش سید حسن موسوی، ج4، تهران: دارالکتب الاسلامیه، 1363ش.
57. _____؛ تهذیب الاحکام؛ به کوشش سید حسن موسوی، ج3، تهران: دارالکتب الاسلامیه، 1364ش.
58. _____؛ رجال طوسی؛ به کوشش جواد قیومی اصفهانی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، 1415ق.
59. عجلونی، اسماعیل بن محمد؛ کشف الخفاء؛ ج2، بیروت: دارالکتب العلمیه، 1998م/1408ق.
60. عسکری حسن بن علی (ع)، تفسیر الامام العسکری (منسوب)؛ قم: مدرسه الامام مهدی (عج)، 1409ق.
61. علامه حلی، حسن بن یوسف؛ خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال؛ به کوشش جواد قیومی، بی جا: مؤسسه نشر الفقاهه، 1417ق.
62. کلباسی، ابوالهدی؛ سماء المقال فی علم الرجال؛ به کوشش حسینی قزوینی، قم: مؤسسه ولی عصر (عج)، 1419ق.
63. کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی؛ به کوشش علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الاسلامیه، 1365ش.
64. متقی، علی بن حسام الدین؛ کنز العمال؛ به کوشش بکری حیانی، بیروت: مؤسسه الرساله، 1409ق.
65. مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار؛ بیروت: مؤسسه الوفاء، 1404ق.
66. مرتضی زبیدی، محمد بن محمد و محب الدین محمد زبیدی؛ تاج العروس من جواهر القاموس؛ به کوشش علی شیری، بیروت: دارالفکر، 1414ق/1994م.
67. مسلم بن حجاج، ابوالحسن؛ صحیح؛ بیروت: دارالفکر، بی تا.

68. مظہری، محمد ثناء اللہ؛ التفسیر المظہری؛ پاکستان: مکتبہ رشدیہ، 1412ق.
69. مفید، محمد بن محمد (منسوب)؛ الاختصاص؛ قم: انتشارات کنگرہ جهانی شیخ مفید، 1413ق.
70. مقدسی، محمد بن احمد؛ احسن التقاسیم فی معرفۃ الاقالیم؛ چ 3، قاہرہ: مکتبہ مدبولی، 1411ق.
71. ممتحن، حسینعلی؛ نہضت شعوبیہ؛ تہران: شرکت سهامی کتابہای جیبی، 1354ش.
72. مناوی، محمد عبدالرئوف بن علی؛ فیض التقدیر شرح الجامع الصغیر؛ بہ تصحیح احمد عبدالسلام، چ 1، بیروت: دار الکتب العلمیہ، 1415ق.
73. موسوی بغدادی، داود؛ اشد الجہاد؛ استانبول: مکتبۃ الحقیقہ، 1406ق.
74. نجاشی، احمد بن علی؛ بہ کوشش شبیری زنجانی، چ 5، قم: مؤسسہ نشر اسلامی، 1416ق.
75. نویری، احمد بن عبدالوہاب؛ نہایۃ الارب فی فنون الادب؛ بہ کوشش مفید قمچیہ، بیروت: دار الکتب العلمیہ، 1424ق / 2004 م.
76. ورجلانی، ابوزکریا؛ کتاب السیرۃ و اخبار الائمہ؛ بہ کوشش عبدالرحمن ایوب، تونس: دار التونسیۃ للنشر، 1405ق / 1985 م.
77. ہیثمی، علی بن ابوبکر؛ مجمع الزوائد؛ بیروت: دار الکتب العلمیہ، 1408ق.
78. یاقوت حموی، یاقوت بن عبداللہ؛ معجم البلدان؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، 1399ق / 1979 م.